

ما فقط همکارانی هستیم متعلق به خدا، و شما مزرعه و ساختمانی متعلق به خدایید. 10 با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی افکندم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هر کس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد. 11 زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسی مسیح است 12. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، 13 کار هر کس آشکار خواهد شد، چرا که آن 'روز' همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود. 14 اگر کاری که کسی بر آن پی بنا کرده است باقی بماند، پاداش خواهد یافت 15. اما اگر کار کسی بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد.

16 آیا نمی‌دانید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟ 17 اگر کسی معبد خدا را خراب کند، خدا او را هلاک خواهد کرد؛ زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن معبد هستید.

بیش از ده سال پیش، ابر غلیظی از دود در کلیسای لوقا ایستاده بود. صدای چکش‌زدن، خراشیدن و گاه‌گاهی صدای بلند افتادن چیزی به گوش می‌رسید. مردمی از جماعت‌های گوناگون به اینجا آمدند. حتی گروهی از آمریکا برای کمک به ساخت و بازسازی کلیسا به اینجا آمدند. در تمام آن مدت، نه فقط ابر دود در این فضاها، بلکه نگرانی و دغدغه نیز در ذهن ما موج می‌زد؛ زیرا باید برنامه‌ریزی می‌کردیم و نگران بودیم که این همه چگونه عملی خواهد شد. و این نخستین پروژه نبود. سال‌ها پیش از آن نیز در خیابان کلایست همین‌طور پرهیاهو بود. کلیسا بازسازی و خانه‌ی کشیش ساخته شد. آنجا نیز مردم گرد هم آمدند، دست به کار شدند و کمک کردند. البته در تمام این ساخت‌وساز، همیشه یک نظر واحد وجود نداشت، بلکه نظرات کاملاً متفاوتی بود. و آنجا که این نظرات با هم برخورد می‌کردند، گاه‌گاهی اختلاف‌ها هم پیش می‌آمد. همان‌طور که یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید: «هر جا اره کردن باشد، خاک اره هم هست.» هر جا اره بزنند، خرده‌چوب هم می‌افتد! یا با زبانی فارسی می‌گوییم: «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» و همه‌ی اینها نه تنها برای جماعت کوچک ما در لایپزیگ صدق می‌کند، بلکه از زمان پیش همین‌طور بوده است.

پولس رسول در نامه‌ی خود به قرن‌تین به همین موضوع می‌پردازد. او جماع کلیسا را با دو تصویر توصیف می‌کند. نخست تصویر کشتکاری را به کار می‌برد و می‌گوید که آپولوس، پولس و پطرس چنین مزرعه‌ای را کاشته و پرورش داده‌اند. سپس پولس تصویر را تغییر می‌دهد و از آن پس درباره‌ی بنای ساختمان سخن می‌گوید. به نظر من، این تغییر تصویر آگاهانه است؛ زیرا در ساختمان‌سازی است که انسان به‌طور فعال درگیر می‌شود. گیاهان، تا وقتی ریشه دوانده‌اند، خودبه‌خود رشد می‌کنند. اما در ساختمان‌سازی، انسان درگیر است و باید تصمیم بگیرد: «از چه موادی استفاده کنم؟ بنا چقدر باید بلند باشد؟ و چقدر بزرگ؟ در چه جهتی پیش برود؟» همان‌طور که گفتم: به نظر من پولس آگاهانه تصویر را تغییر می‌دهد، زیرا در ساختن کلیسا، نخست همان چیزی دیده می‌شود که انسان‌ها کار می‌کنند. اما درست همین‌جا این خطر وجود دارد که ما به راه نادرست

کشیده شویم. این اتفاق زمانی می افتد که ما بنیاد و هدف این بنا را تنها در عمل، در استعداد و در فعالیت انسان ها جستجو کنیم.

و درست همین اتفاق در جماعت قرن تس رخ داد. گروه هایی شکل گرفتند: برخی پیرو آپولوس شدند، برخی پیرو پطرس و برخی دیگر پیرو پولس. من مطمئنم که هر یک از این همکاران در بنای خدا، عطایای ویژه، ویژگی های خاص، اما نیز کاستی های خاص خود را داشتند. و خدا در حکمت خویش چنین مقرر فرمود که هر سه در بنای او کار کنند.

پولس، به عنوان ربی تحصیل کرده، هم عمیقاً در یهودیت ریشه داشت و هم در زبان و فرهنگ یونانی. او نه تنها دگرگونی بنیادینی را تجربه کرد، از آزاردهنده ی مسیحیان تا مبلغ جهانی، بلکه در ریختن همه چیز در قالب الهیاتی زیبا نیز مهارتی خاص داشت، چنان که می توان در نامه به رومیان خواند. پطرس در مقابل، به عنوان یک ماهیگیر، فردی عمل گرا بود. او به کار تیمی خو گرفته بود و همچنین به این شهرت داشت که واکنش هایی تکانشی نشان می داد. تصور می کنم او همچنین با پرتلاشی و پویایی عمل می کرد. پطرس نه یک نظریه پرداز، بلکه عمل گرایی بود که بارها و بارها معنای آمرزش را تجربه می کرد. آپولوس در مقابل، اهل شهر اسکندریه بود، شهری که مرکز مهم دانش یهودی و یونانی بود. در کتاب اعمال رسولان او را کسی توصیف می کند که بسیار زبان فصیح داشت. با وجود آن نکته ی قابل توجه این است که او اجازه داد اکیلا و پرسیکلا او را تعلیم دهند، هرچند آن دو از شهرت علمی بالایی برخوردار نبودند. اگر این سه را کنار هم بگذاریم، الگویی جذاب پدیدار می شود: سه زندگی نامه ی کاملاً متفاوت (دانشمند، ماهیگیر، سخنور)، سه خلق و خوی متفاوت. و درست همین امر، نقشه ی خدا بوده است: به کارگیری انسان ها با استعداد های گوناگونشان در پادشاهی خدا. پولس استعدادهای متفاوت این همکاران را پنهان نمی کند. اما با این حال باید با قاطعیت تأکید کند که هیچ یک از این همکاران، با همه ی استعدادهایشان، بنیاد نیستند. بنیاد، مسیح است و در هیچ کس دیگری یافت نمی شود.

قرن تیان دسته بندی هایی تشکیل داده بودند. این تفکری کاملاً انسانی است. در یک انجمن هم همین طور پیش می رفت. اما کلیسا یک انجمن نیست و نمی تواند بر پایه ی استعدادهای یا ویژگی های انسانی بنا شود. کلیسا تنها بر مسیح استوار است. آشکارا خدا می خواهد از انواع کاملاً متفاوتی از همکاران استفاده کند؛ دانشمند، عمل گرا، سخنور؛ و درست همین گوناگونی را ارزشمند می شمارد. اما این گوناگونی تنها تا آنجا محدود می شود که همه بر یک بنیاد واحد بسازند. این خطر واقعاً وجود داشت که کلیسا درست در همین نقطه به راه نادرست کشیده شود، از آن رو که به جای پیروی از بنیادی که کلیسا بر آن استوار است یعنی مسیح. برای خود پولس نیز این وسوسه وجود داشت که جانب فرقه ی پولسی را بگیرد؛ چراکه، از منظر انسانی، آنان یاران و هم حزبی های او بودند. اما پولس درست همین کار را نمی کند. نه پولس، نه آپولوس و نه پطرس، هیچ کدام بنیاد نیستند. تنها مسیح. شگفت انگیز است که پولس در اینجا به بی تفاوتی نمی افتد، با این شعار که: «مهم مسیح است، بقیه مهم نیست.» نه، برعکس: پولس هشدار می دهد. «هر کس مراقب باشد که چگونه می سازد» و او هشدار می دهد که حسابرسی ای در پیش است: کدام کار برجا می ماند و کدام یک چون کاه خواهد سوخت.

زمانی در جماعتی بودم. آنجا همواره به عنوان شعار تکرار می شد: «تنها مسیح!» اما در طول عبادت، به زودی روشن شد که موضوع اصلی مسیح نیست، بلکه کشیشی خاص با عطای ویژه ی شفاست. و گفته می شد که این عطای به ویژه کار برده می

شوند وقتی مبلغ زیاد پول به دست آورد. پس می‌بینیم: هر جا نام مسیح نوشته شده باشد، لزوماً خود مسیح در آن نیست. از این رو کلیسا همواره باید به روشنی بیان کند که وقتی می‌گوییم مسیح به تنهایی بنیاد کلیساست، منظور دقیقاً چیست. در کتاب‌های اعتقادی ما این بنیاد به طور نظام‌مند تبیین و مقرر شده است. هر جا که کلام خدا موعظه شود و هر جا که آیین‌های مقدس - شام آخر و تعمید - بر پایه‌ی کلام مسیح برگزار شود، آنجا کلیساست. و اگر نام «کلیسا» بر جایی نوشته شده باشد، اما دیگر به رستاخیز یا به مرگ مسیح بر صلیب برای گناهان ما ایمان نداشته باشند، آنگاه این بنیاد ترک شده است، و این را باید به روشنی بیان کرد.

اما بر بنیادی که مسیح برای ما مقرر کرده است، همچنان می‌تواند متنوع‌ترین استعدادها وجود داشته باشد: نظریه‌پردازان و عمل‌گرایان، کسانی که تقوایی درخشان و نمایان دارند، و دیگریانی که بیشتر درون‌گرا هستند و کمتر در انتظار عمومی ظاهر می‌شوند. خدا هر دو را می‌خواهد به کار گیرد.

این سخنان رسول - که از یک سو با آزادی تمام از همکاران گوناگون سخن می‌گویند و از سوی دیگر از آن یگانه بنیادی که نباید آن را ترک کنیم، برای ما به عنوان کلیسا امروز اهمیتی بسیار به روز دارند. در رهبری کلیسا و در جماعت‌های ما نگرانی وجود دارد. کلیسای آینده چگونه خواهد بود؟ چه چیزی باقی خواهد ماند و چه چیزی همچون کاه خواهد سوخت؟ طرح‌هایی اندیشیده می‌شود که چگونه با پول و نیروی انسانی کمتر بتوان همان تعداد جماعت‌ها را اداره کرد. اینجاست که این سخن رسول به ویژه صدق می‌کند: «هر کس مراقب باشد که چگونه می‌سازد.» زیرا ما با جماعت خدا سروکار داریم، نه با یک انجمن انسانی. احتمالاً در آینده باید تصمیم‌های دشواری بگیریم. بسیار مهم است که در این وضعیت به سخنان رسول توجه کنیم. «هر کس مراقب باشد که چگونه می‌سازد» به این معناست که ما بارها و بارها نگاهمان را به بنیاد بدوزیم: آیا این همان طرح معمار است، یا خود را در وهمی گرفتار کرده‌ایم؟ آیا بر شخصیت‌ها و استعدادهای فردی بنا کرده‌ایم، نه بر مسیح؟

در آینده، این کلیسا می‌ماند و نه فردی. کلیسا که به عنوان معبد خدا برجا خواهد ماند. این همان جایی است که خدا وعده داده حضورش همواره در آن خواهد بود. چه نیرویی از این وعده ساطع می‌شود! اینجا تنها انسان‌های خطاکار و نیازمند رستگاری نیستند، بلکه اینجا بنای خداست. اینجا خدا در کار است، و خدا می‌خواهد دقیقاً همین کلیسا را، با همه‌ی کاستی‌هایش، به کار گیرد؛ بر طبق خواست خویش.

زمانی که کلیسای خیابان کلایست ساخته و بازسازی می‌شد، مردم تصوراتی از آینده داشتند. احتمالاً آن زمان هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که روزی در کلیسای لوقا خواهیم بود. و زمانی که کلیسای لوقا را تحویل گرفتیم، بخشی از ما با تردید در برابر این پرسش ایستاده بودیم که همه‌ی این‌ها چگونه ممکن خواهد شد. اما خدا به گونه‌ای همه‌چیز را ممکن ساخت. اکنون ما در برابر آینده‌ای هنوز ناشناخته ایستاده‌ایم. از این پس چه خواهد شد؟ به نظر من نباید بیش از اندازه درباره‌ی آینده گرفتار شویم. بونهوفر روزی گفته است: «کلیسا بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که خدا می‌تواند به ما بدهد.» با وجود همه‌ی چالش‌ها، باید این را در دل نگاه داشت. کلیسا هدیه‌ی خداست. ما کلیسا را نمی‌سازیم، بلکه آن را می‌یابیم. ما با این آگاهی بر کلیسا بنا می‌کنیم. این کار را با برگزاری عبادت‌ها، دعا برای یکدیگر، همراهی در سوگواری و دلداری دادن به یکدیگر انجام

می‌دهیم. در این میان بارها و بارها درمی‌یابیم که کلیسا مرده نیست، بلکه زنده است. این بدان معناست که گاهی از آن رنج می‌بریم. اما در نهایت بارها درمی‌یابیم که کلیسا بزرگ‌تر از درد و ناامیدی است. آمین.